

مهاجرت قبایل عرب به خراسان و پیامدهای فرهنگی آن

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۷

حسین مفتخری^۱

محمود نیکو^۲

مسعود بهرامیان^۳

چکیده

خراسان در عصر فتوحات یکی از کانون‌های مورد توجه عرب‌ها بود. ویژگی‌هایی نظیر موقعیت جغرافیایی - اقلیمی خراسان، انگیزه‌های اقتصادی و کسب غنائم، زیاده‌خواهی‌های خلفای اموی و دوری از مرکز خلافت قبایل فراوانی مانند تمیم، ازد، بکر بن وائل و عبدالقیس را به این ایالت کشاند. این مهاجرت‌ها از زمان فتح این سرزمین شروع و در زمان خلافت امویان روند رو به رشدی را طی کرد. پیامدهای فرهنگی این مهاجرت را می‌توان در حوزه‌های زبانی - گسترش زبان فارسی دری در میان طبقات مردم، اضمحلال زبان‌های بومی و محلی و رونق تجارت در سایه گسترش زبان فارسی - دین، آداب و رسوم، ازدواج - منع ازدواج با محارم در طبقه اشراف ایرانی، ازدواج برخی از اعراب با دختران ایرانی و رواج تعدد زوجات در میان عرب‌ها - خاکسپاری مردگان، جشن‌ها و تقویم مشاهده کرد.

واژگان کلیدی: مهاجرت، خراسان، پیامد فرهنگی، زبان، آداب و رسوم، اعیاد

مقدمه

سرزمین ایران از گذشته‌های دور به دلیل موقعیت خاص منطقه‌ای همواره مورد توجه و نظر همسایگان و اقوام مهاجم بود. ورود این مهاجمان به ایران هر یک باعث تأثیراتی بر جامعه ایران گردید. در این میان ورود اعراب به دلیل تغییر آئین ایرانیان و تحول در دیگر ابعاد جامعه ایرانی، حائز اهمیت می‌باشد. با تصرف ایران توسط اعراب، مهاجرت مسلمانان به داخل ایران آغاز شد. معمولاً مناطق و مکان‌هایی که با شرایط زیست محیطی جزیره العرب سازگاری بیشتری داشت مورد توجه اعراب قرار می‌گرفت. یکی از این مناطق که به خاطر موقعیت اقلیمی و جغرافیایی خاص خود مورد طبع و جذب اعراب شد، ایالت بزرگ خراسان بود. تشویق خلفا، غنائم فراوان، ناامنی و لزوم حفاظت از مرزهای خراسان و دوری از مرکز خلافت، روند این مهاجرت‌ها به خراسان را تشدید می‌کرد. مهاجرت عرب‌ها پیامدهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای بر منطقه گذاشت که در تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این ایالت تأثیرگذار شد. با مهاجرت و اسکان اعراب در این ایالت، تغییراتی از نظر بافت فرهنگی در این منطقه به وجود آمد. نمود فرهنگی مهاجرت همانندگردی و پذیرش فرهنگ خراسان توسط عرب‌ها یکجانشین بود. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی بر پایه منابع کتابخانه‌ای در صدد پاسخگویی به این سؤالات است که اوضاع فرهنگی مردم خراسان قبل از ورود اعراب به این منطقه چگونه بود؟ پیامدهای فرهنگی حاصل از روابط متقابل عرب‌های مهاجر با بومیان در جامعه خراسان چه نمودی داشت؟

بر اساس فرضیه تحقیق، فرهنگ مردم خراسان تا حدودی زیادی تحت تأثیر آئین زرتشتی قرار داشت. فرضیه دوم، بر این پایه استوار است که پذیرش دین اسلام از طرف خراسانی‌ها و پذیرش زبان فارسی و آداب و رسوم خراسان از طرف عرب‌های مهاجر، وحدت و یکپارچگی دو سوی جیحون و جذب کامل عرب‌ها در جامعه خراسان را به همراه داشت. باید این نکته را متذکر شد که در رابطه با موضوع مقاله، تحقیق خاصی صورت نگرفته، اما به صورت پراکنده برخی از مقالات و کتاب‌ها اشاراتی در این مورد کرده‌اند. کتاب "مهاجرت قبائل عربی در صدر اسلام" نوشته صالح احمد العلی است. در این کتاب روند مهاجرت اعراب به خارج از جزیره العرب را توضیح داده است. نویسنده اگر چه به برخی

دلایل حضور اعراب در ایران و خراسان اشاره کرده است اما به دلایل عمده، به مهاجرت‌ها و پیامدهای آن نپرداخته است. کتاب "الدوله العربیه و سقوطها" از یولیوس ولهاوزن، اگر چه کتاب عمومی محسوب می‌گردد ولی بخش اعظم کتاب به مباحث سیاسی خراسان پرداخته و بحث فرهنگی بسیار اندکی دارد. کتاب "بخارا دستاورد قرون وسطی" به خامه ریچارد فرای بیشتر به تحولات سیاسی و اجتماعی بخارا در قرون نخستین اسلام پرداخته است. مقاله‌ای که شاید به توان گفت بیشترین نزدیکی به موضوع را دارد "ازدواج‌های اعراب و خراسانیان در عهد امویان" اثر علی اکبر عباسی است. در این مقاله به بحث ازدواج میان اعراب و بومیان خراسان پرداخته است که ما درباره ازدواج از آن بهره‌ها برده‌ایم.

۱- اوضاع فرهنگی خراسان در قرون نخست اسلامی

برای بررسی ویژگی‌های فرهنگی منطقه‌ای در دوره‌ای خاص، شناخت رفتارهای فرهنگی مردم ضرورت دارد که این امر با شناسایی و ارزیابی مصادیق فرهنگی از جمله زبان، خوراک، پوشاک و ... امکان‌پذیر می‌باشد.

۱-۱- دین

خراسان در دوره ساسانی، آئین‌های گوناگونی را به‌خود دیده بود. این ایالت به جهت نزدیکی به چین و هند، پذیرایی آئین‌های غیر رسمی مانند بودایی، مانوی، مسیحی، یهودی و حتی مزدکی نیز بود. آئین زرتشت با توجه به حضور افسانه‌ای زرتشت در خراسان و هم چنین رسمی بودن آن در دوره ساسانی، آئین اکثریت مردم خراسان بود. وجود آتشکده‌های فراوان در خراسان مانند آتشکده فرنبغ در خوارزم، آتشکده‌های نیشابور و نسا، آذر برزین مهر ویژه دهقانان در کوه ریوند و ... حاکی از حضور گسترده این آئین در خراسان بوده است. اما با توجه به حضور ادیان دیگر در کنار دین زرتشتی، حتی در برخی موارد کمرنگ بودن حضور سیاسی دولت مرکزی در برخی شهرهای خراسان و هم‌چنین به‌خاطر وجود برخی حکومت‌های محلی مانند کوشانیان و هفتالیان، می‌توان این احتمال را داد که آئین زرتشتی رایج در این شهرها، با آئین ساسانی تفاوت داشته است. اگر چه این آئین رونق

فراوانی داشت، ولی آئین‌های دیگر نیز به خاطر فرار از تعقیب دستگاه حکومت، خراسان را پناهگاه امنی جهت گسترش و حفظ آئین خود می‌دانستند (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۶۰۴؛ نفیسی، ۱۳۳۱، ج ۱: ۷۵).

۱-۲- زبان

زبان مردم خراسان با توجه به این‌که با تحولات سیاسی و اجتماعی ورود عرب‌ها، دین اسلام و زبان عربی روبه‌رو بوده است، به یکباره تغییر نکرد. در بررسی زبان‌های مردم خراسان پیش از اسلام، می‌توانیم آن‌ها را به دوگونه زبان‌های "رسمی- دیوانی" و "محلی" تقسیم‌بندی کرد. اطلاعاتی که از متون مانوی به دست آمده، نشانگر آن است که این متون به زبان پهلوی اشکانی بوده است. این زبان، زبان نوشتاری و گفتاری مشترک در خراسان بود. زبان پهلوی تا قرن چهارم میلادی زبان رسمی خراسان بوده است و سپس متروک گردیده و زبان پهلوی ساسانی در آن منطقه رایج شد. بسیاری از آثار به‌دست آمده راجع به زبان‌های خراسان راه مدیون نوشته‌های به‌دست آمده از مانویان در تورfan و دیگر مناطق ماوراءالنهر هستیم. در این آثار می‌توان زبان‌های پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی و سغدی را مشاهده کرد (ناتل خانلری، ۱۳۷۴: ۲۲۸). زبان‌های محلی شامل زبان‌های سغدی - این زبان در سغد (سمرقند و بخارا، نخشب و کش) تکلم می‌شد - (هوار، ۱۳۸۴: ۲۰؛ غفرانی، ۱۳۸۷: ۳۲۴) خوارزمی، تخاری - این زبان میان ولایات بلخ و بدخشان رواج داشته است - ختنی یا سکایی - این زبان یکی از زبان‌های گروه شرقی ایران میانه است، که از اقوام سکایی مشرق که یک زمان بر ختن در جنوب شرقی کاشغر استیلا یافته بودند سخن می‌گفتند (پارشاطر، ۱۳۳۶: ۲۹).

۱-۳- خوراک

خوراک از مسائلی است که با آموزه‌ها و سنت‌های دینی در ارتباط است. یعنی مسائلی چون پاکی و ناپاکی، مجاز بودن یا نبودن، مباح یا حرام بودن آن باعث می‌شد تا رابطه تنگاتنگی بین احکام دین و نوع خوراک وجود داشته باشد. با توجه به این‌که اکثر مردم

خراسان هنگام ورود اسلام زرتشتی بودند، می‌توان از رابطه زرتشتی - مسلمان جهت توضیح خوراک بهره گرفت. در آئین زرتشتی در مورد خوراک آداب سختی وجود داشت. در مینوی خرد (۱۳۶۴: ۳۱-۳۴) آمده است که «از خوراکی کدام ارجمندتر و بهتر است؟ پاسخ می‌دهد شیر، گوسفندان، از غلات گندم، از میوه‌ها خرما و انگور و می به اندازه» سپس راجع به خوبی‌ها و بدی‌های می (شراب) توضیح می‌دهد که: «درباره می پیداست که گوهر نیک و بد می آشکار تواند شد» (همان: ۳۲) یعنی چگونگی، اندازه و مقدار خوردن شراب را مشخص می‌کند تا حافظه آدمی دچار مشکل نشود. از طرف دیگر بهترین خوراکی عرب‌ها همان شیر، گوشت شتر، گوسفند و خرما بود. در دین زرتشتی حیواناتی مانند گاو، بز و گوسفند مقدس بود. چون با خوردن گوشت آن‌ها گناه آن حیوان بر ذمه آن‌ها قرار می‌گرفت (چوکسی، ۱۳۸۲: ۱۶۱). هم‌چنین خوردن و آشامیدن در ظروف سفالی و چوبی را حرام می‌دانستند چون این ظروف نجاست‌پذیر بودند (مقدسی، ۱۳۷۴، ج ۴-۶: ۵۷۳).

۱-۴- پوشاک

مردم خراسان لباس‌هایی شبیه مادها می‌پوشیدند که این نوع پوشش را می‌توان از روی آثار حفاری شده و همچنین حجاری‌های تخت جمشید شناسایی کرد (شهبازی، ۱۳۸۳: ۴۵). در دوره ساسانی نیز می‌توان از لابه لای متون بودایی، ختنی و حتی برخی از حجاری‌های مربوط به شاپور اول لباس و انواع پارچه‌های مورد استفاده مردم خراسان را مشاهده کرد. لباس‌ها بیشتر شبیه گذشته است، اما برخی موارد مانند کلاه گردنمدی یا خفتان مردانه با آستین‌های بلند و یقه گرد و چاک‌هایی در دو طرف داخلی نیز مشاهده می‌شد و برای زنان، خفتان شبیه مردان و شال که روی آن قرار می‌گرفت (پک، ۱۳۸۳: ۹۲، ۱۰۱). در بخش پوشاک باید گفت پوشاک اوائل مردم ایران در صدر اسلام بویژه خراسان شامل قطعات زیر بود:

کلاه یا سرپوش که مدل مادی (کلاه نوک تیز)، مدل پارتی و حتی کلاه نمدی نیم‌گرد مانند دوره ساسانی رایج بوده است (ضیایور، ۱۳۴۹: ۲۰۲). پیراهن بلند، آستین بلند و نقش در بازو و دم آستین و گرداگرد دامن دارای حاشیه‌ای زینتی، یا خفتان‌های کاملاً

آراسته در این دوره رایج بوده که شباهت فراوانی به دوره ساسانی داشت. شلوار که در مچ پا مانند دوره ساسانی جمع می‌شد یا با ساق پیچ بسته می‌شد. شلوار دم پا گشاد که این را می‌توان از نقش دوره آل بویه در سده چهارم قمری شناخت (پک، ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۴۰). قبا، که نقش کتاب اندرزنامه، پارچه ابریشمی موزه کونت کورپ^۱ و همچنین منابع اولیه آن را تأیید می‌نمایند (ضیاءپور، ۱۳۴۹: ۲۱۴؛ اصطخری، ۱۳۸۱: ۱۷۶). پای‌افزار نوع نیمه ساق بلند، که می‌توان آن را در طرح یک شکارچی روی کاسه که در موزه آرمیتاژ^۲ نگهداری می‌شود مشاهده کرد. کمر بند که از نوع چرمی و زیوردارش را پارچه ابریشمی موزه کونت کورپ نشان می‌دهد. بنابراین می‌توان پی‌برد که پوشش مردم خراسان در قرون اولیه اسلامی چگونه بوده است.

۱-۵- ازدواج

ازدواج در ایران باستان بر اساس سنت زرتشتی صورت می‌پذیرفت. شیرینی‌خواران اغلب در دوران کودکی واقع می‌شد و تکلیف دینی این بود که دختر از پانزده سالگی به خانه شوهر رود (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۷۰). از طرف دیگر، اصرار ایرانیان بر خلوص نژاد و پاکی نسب و خون خانواده باعث می‌شد تا در برخی از دوره‌های ایران باستان آن هم فقط در بین طبقه اشراف و نجبا انجام شود. چنین وصلتی را "خویندوگس" یا "خوایت ورس" می‌خواندند (پورداد، ۱۳۸۰، ج ۱: ۷۴). این رسم از زمان هخامنشیان نیز معمول بود. در دوره ساسانی بهرام چوبین هم‌چنین در داستان ویس و رامین که اصل آن به زبان پهلوی و از دوره ساسانی است سخن به میان رانده شده است (نفیسی، ۱۳۳۱: ۱۳۹). همچنین این مسأله را می‌توان در ارداویرافنامه یعنی ازدواج ویراز با خواهرانش مشاهده کرد (ژینیو، ۱۳۸۲: ۴۶، ۵۵). در مورد تعدد زوجات باید گفت که در جامعه ساسانی این سنت رایج بود. این اصل اساس تشکیل خانوار به‌شمار می‌رفت. در عمل عده زنانی که مرد می‌توانست داشته باشد به نسبت استطاعت او بود. بزرگان دارای دو نوع ازدواج بودند، یک زن ممتاز که پادشاه زن بود و زن خدمتکار یا چاکر زن که می‌توانست متعدد باشد. با این وجود زن در نزد زرتشتیان

۱. نام موزه ای در برلین آلمان Countcorp

۲. موزه دولتی روسیه و سومین موزه بزرگ جهان بعد از موزه انگلستان و لوور پاریس است Armitage Museum

نسبت به دیگر اقوام مشرق زمین وضع بهتری داشت (کریستین سن، ۱۳۷۴: ۷۰).

۱-۶- اعیاد

ایرانیان قبل از اسلام، اعیاد و جشن‌های مختلفی داشتند که مهم‌ترین آن‌ها "نوروز و مهرگان" بود. عید نوروز را به جمشید نسبت می‌دادند، و آن اولین روز یعنی اول فروردین، آغاز فصل گرما بود. مهرگان را هم به فریدون زمانی که مردم از قحطی و تنگی نجات یافتند و بر ضحاک پیروز شد نسبت می‌دهند (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۲۹-۳۶۵؛ جاحظ، ۱۹۶۹م: ۱۴۷، ۲۱۱). در این جشن‌ها هدایای فراوانی بین پادشاه با رعایا و حاکمان مناطق و حتی پادشاهان ممالک دیگر رد و بدل می‌شد. اسیران و زندانیان عفو می‌شدند. مردم مناطق گوناگون هدایای فراوانی به دربار آورده و به شاه تقدیم می‌کردند، بویژه مهرگان که هنگام جمع‌آوری محصول بود، کشاورزان خراج سالیانه می‌داختند و در کنار آن هدایای فراوانی نیز به دربار روانه می‌کردند (جاحظ، ۱۹۶۹م: ۲۱۴-۲۱۷).

۱-۷- عزاداری

در مورد شیون و عزاداری می‌توان گفت که واژه‌های شیون و مویه در اوستا و فارسی میانه، همانندی و ریشه‌های مشخص در فارسی جدید دارند. مویه در اوستا "امیوا" آمده است که در فارسی میانه یا پهلوی "مویک" و فارسی جدید به شکل مویه در آمده است. شیون در اوستا چه بسا از واژه "خشی یا خشیو" گرفته شده باشد و برای گریه در اوستا لغت "سرسک" و یا در پهلوی "سرسک" آمده است (پورداد، ۱۳۸۰، ج ۲: ۱۹۸). در آئین زرتشتی شیون و عزاداری پس از مرگ برای مردگان بسیار نکوهش شده است و از اعمال اهریمن معرفی گردیده است. جدای از دین زرتشتی، آئین‌های دیگر در مشرق ایران وجود داشته که حتی پیش از زرتشت در مورد نحوه خاکسپاری، شیون و مویه برای مردگان رسم‌های ویژه‌ای داشته‌اند. روی یک تصویر نقاشی در ترکستان شرقی و شرق ایران دو صف مرد و زن را در حال سوگواری نشان می‌دهد که به اندوه ژرفی دچارند، زنان موی خود را چنگ می‌زنند و مردان بر خود مشت می‌کوبند و در سوی دیگر، یک متن مانوی به زبان

سغدی این مراسم را نشان می‌دهد. بنابراین احتمال می‌رود همیشه در شرق ایران این مراسم وجود داشته است. یک متن بودایی نشان می‌دهد که این ناله و زاری‌ها برای یک مرده به زبان سغدی "خشیون یا شیون" نامیده می‌شده است. جسد مرده را احتمالاً پیش از خاکسپاری می‌سوزاندند (ویدن گرن، ۱۳۷۷: ۴۴۶). در مورد مراسم سوگواری و تشییع جنازه و خاکسپاری خیونی‌های شرق ایران گزارش آمیانوس مارسلانیوس^۱ وجود دارد. وی مرگ و خاکسپاری پسر جوان شاه خیونی را که در جنگ با رومی‌ها در رکاب شاپور دوم کشته شد حکایت می‌کند. از خصوصیات دیگر در خراسان این بود که اجساد مردگان را در مکانی خاص قرار می‌دادند تا لاشخورها آن را بدرند یا کم‌کم متلاشی گردد. همچنین سوزاندن و خاکسپاری خاکسترها در یک ظرف نیز در شرق ایران پیش از زرتشت وجود داشته است. این رسم حتی در جایی که آئین زرتشتی نمودار گردید نیز رایج بوده است، زیرا نام اوستایی معمول این آئین تدفین، دخمه از لحاظ لغوی به معنای مکان سوزاندن است (دوستخواه، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۷۷).

در پایان می‌توان نتیجه گرفت که مردم خراسان در آستانه ورود اعراب پیروی آئین زرتشتی بودند و این دین بر بیشتر جنبه‌های فرهنگی آنان تأثیرگذار بود. این ایالت به دلیل دوری از مرکز حکومت، مأمن ادیان غیر رسمی و گاهی مورد معاند حکومت بود. زبان مردم خراسان در ابتدا پهلوی اشکانی و سپس پهلوی ساسانی گردید و زبان‌ها و لهجه‌های محلی نیز به تدریج و با ورود اعراب موجودیت خود را از دست دادند. خوراک مردم بسیار متأثر از دین زرتشتی بود. شیر و گوشت گوسفند، گندم، خرما و انگور از جمله غذاهای مورد طبع مردم این ایالت بود. پوشاک اهالی خراسان بسیار شبیه مادها بود. تعدد زوجات در جامعه خراسان پایه و اساس تشکیل خانواده بود. اعیاد نوروز، مهرگان و مراسم چهارشنبه سوری از دوران باستان به دوران اسلامی منتقل شد. در آخر در مورد عزاداری باید گفت که شیون نه تنها امر مذمومی بود بلکه اجساد مردگان را درون دخمه‌هایی می‌گذاشتند تا لاشخورها گوشت آن‌ها را بخورند (ویدن گرن، ۱۳۷۷: ۴۴۶، ۴۶۳).

۱. تاریخ نگار رومی "۳۲۵-۳۹۱م." Ammianus Marcehhinus

۲- زمینه‌های مهاجرت، استقرار و سکونت قبایل عرب در خراسان

مهاجرت قبایل عرب به خراسان، در جریان موج گسترده‌ای از مهاجرت‌ها صورت گرفت. روند پیشروی عرب‌ها در شهرهای شرقی ایران، آن‌ها را با مسائل جدیدی روبرو ساخت که حضور بیشتر قبایل در این ایالت را الزامی کرد. به همین منظور گروه زیادی از قبایل ازد، تمیم، عبدالقیس، بکر بن وائل در دوره‌های مختلف به خراسان آمدند و در این ایالت ساکن شدند. اعراب در مراحل گوناگون و به شیوه‌هایی متفاوت به خراسان مهاجرت کردند. آن‌ها که به شیوه‌ای زنجیره‌ای ابتدا از جزیره العرب به کوفه و بصره و سپس به خراسان کوچ کردند. زیاد بن ابی سفیان، ربیع بن زیاد حارثی را در سال ۵۱ قمری والی خراسان کرد. ربیع نزدیک به پنجاه هزار نفر از اهل بصره و کوفه را همراه خانواده‌هایشان به خراسان کوچ داد. در زمان احنف در خراسان، از دوازده هزار نفر بصری و دوازده نفر اهل کوفه سخن رفته است (طبری، ۱۳۷۵، ج ۵: ۲۰۰۰). نکته مهم این‌که اگرچه قبایل بی‌شماری به‌خصوص بیشتر آن‌ها در دوره ربیع بن زیاد با خانواده‌های خود به خراسان کوچ کردند، اما در زمان‌های گوناگون گروه‌های مختلف که احتمالاً بعضی از آن‌ها بدون خانواده آمده بودند ترکیب جمعیتی خراسان را بویژه از نظر جنسی "مردانه" کردند. در سال ۸۰ قمری مهلب بن ابی صفره با سه هزار سپاهی که بیشتر آن‌ها از شام آمده بودند به کش رفت (همان، ج ۸: ۳۶۶۷). در این ایالت برخورد اولیه بومیان با حضور اعراب، بی‌اعتنایی بود؛ با این فرض منطقی که این مهاجران هم مثل بسیاری از چادرنشینان بدوی، به زودی این منطقه را ترک خواهند کرد، اما آن‌گاه که اعراب بر پرداخت مالیات و جزیه پافشاری کردند، این بی‌تفاوتی به دشمنی و ستیز تبدیل شد و در بسیاری از بخش‌های آن شورش‌هایی برپا شد (بیات و دهقان پور، ۱۳۹۰: ۵).

موقعیت نظامی و دارالحرب بودن خراسان - خراسان به‌خاطر گستردگی و هم‌مرزی‌اش با مناطق گوناگون پس از فتح توسط اعراب، به مرکزی جهت حضور قبایل عرب تبدیل شد. پشت سر هم بودن فتوحات، استمرار و پشتیبانی قبایل عرب از شهرهای اصلی به شهرهای فتح شده و ادامه فتوحات تا دوره ولید بن عبدالملک، خلیفه اموی، باعث حضور گسترده اعراب در خراسان شد (مقداد، ۱۴۰۸ق: ۱۴۸). مقابله با ترکان، انگیزه‌های اقتصادی و

رونق تجارت - بزرگترین شریک تجاری ماوراءالنهر، چین بود. این رابطه به خصوص توسط بازرگانان پنبه، شدید می شد و شهرهایی مانند سمرقند، بخارا، بیکنند و کش از مراکز اصلی تجارت بودند. به همین خاطر سمرقند و بخارا همیشه مورد توجه چینی بودند. پس از این که فتوحات قتیبه بن مسلم باهلی انجام شد و به نزدیکی چین رسیدند باعث شد تا آن زمان اعراب که به خوبی پی به اهمیت راه بازرگانی و تجارت با شرق برده بودند این منطقه را با پوشش حمایتی از طرف اعراب برای خود محفوظ نگه دارند. بنابراین اعراب به مثابه ناظران و مدیران تازه راه‌های کاروانی که به چین می‌رفت عمل کردند. بنابراین عامل اقتصادی و به خصوص تجارت با چین شاید در زمره بزرگترین عوامل مهاجرت اعراب به خراسان بود - دوری از مرکز خلافت، شورش و ناامنی در خراسان و حفظ فتوح (التون، ۱۳۶۷: ۱۶؛ علی، ۱۳۸۴: ۶۹؛ طبری، ۱۳۷۵، ج ۵: ۲۱۷۳)، از جمله عوامل ایجاد پایگاه ثابت توسط اعراب در خراسان بود. اگرچه خراسان بیشتر مفتوح بصره بود، (ولهاوزن، ۱۳۷۶: ۱۳۲۷) ولی قبایلی از کوفه و بعدها شام و نقاط دیگر نیز مانند ازد، تمیم، عبدالقیس، بکر، قیس، ربیع، مضر، باهله، تغلب، بنی اسد، بنی سعد، طی و خزاعه به خراسان مهاجرت کردند.

۳- پیامدهای فرهنگی مهاجرت قبایل عرب به خراسان

اعراب مهاجر از یک سو جهت ماندگاری دائم در خراسان، بسیاری از ابعاد فرهنگ بومیان خراسان را پذیرفتند و از سوی دیگر، مردم خراسان نیز کماکان با تغییر دین زرتشتی و گروش به اسلام، ویژگی بزرگی از فرهنگ اعراب را پذیرا شدند. قبایل عرب پس از استقرار در شهرها، حومه آن‌ها و روستاهای خراسان، ارتباط نزدیکی را با ساکنان بومی برقرار ساختند. این ارتباط اجتماعی، پیامدهای فرهنگی گوناگون به همراه داشت که در تحولات سیاسی و اجتماعی آینده این ایالت بی تأثیر نبود. ویژگی‌های فرهنگی دو جامعه‌ی اعراب و بومیان در تعامل با یکدیگر دگرگون شد. فرهنگ‌پذیری اگرچه دو سویه بود، اما جذب کامل عرب‌ها در جامعه خراسان با پذیرش زبان فارسی و آداب و رسوم بومیان این ایالت، بر تأثیرپذیری عرب‌ها از جامعه خراسان صحت گذاشت. قبایل یکجانشین که پذیرای فرهنگ خراسان بودند، پس از سقوط بنی امیه در خراسان ماندند. اما سپاهیان عربی که حامی

امویان بودند، در حمایت از بنی امیه جان خود را از دست دادند یا خراسان را ترک گفتند.

۳-۱- نقش قبایل عرب در گسترش اسلام و نتایج آن

بخش‌هایی از ایالت پهناور خراسان تحت تأثیر حضور قبایل عرب، با اسلام آشنایی بیشتری یافتند. قبایل عرب در نزدیکی هر چه بیشتر با خراسانیان، باعث گسترش اسلام شدند. شاهد این مدعا ذکر مکرر اسامی موالی در متون و کثرت عده کسانی است که در صفوف مسلمانان به جنگ ترکان رفته‌اند. جدا از موالی که اصولاً از طبقات پائین بودند و با قبایل عرب در گسترش اسلام همکاری داشتند، طبقات دیگر نیز برخوردهای متفاوتی با عرب‌ها و اسلام داشتند. اولین طبقه‌ای که با عرب‌ها همکاری کردند و حتی در جریان فتوحات عبدالله بن عامر شرکت داشتند، سپاهیان بودند (دنت، ۱۳۵۸: ۷).

بازرگانان، دومین طبقه‌ای بودند که به عرب‌ها نزدیک شدند. حتی در مواردی هزینه لشکرکشی عرب‌ها به ماوراءالنهر را تأمین می‌کردند. منافع اقتصادی و رونق شهرنشینی و تجارت باعث شد تا بازرگانان پیشرفت خود را در همکاری با قبایل عرب و گروهی به اسلام ببینند (فرای، ۱۳۷۵: ۱۴۳). طبقه دیگر دهقانان و مرزبانان بودند که شاید بیشتر از طبقات دیگر به خاطر مصالح و منافع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود به اسلام گرویدند و با طبقه حاکم عرب همکاری کردند، اما نقش چندانی در گسترش اسلام همراه با قبایل عرب نداشتند. آن‌ها حتی مانع از گروهی طبقات پائین به اسلام نیز می‌شدند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۲؛ اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۸؛ مفتخری، ۱۳۸۱: ۴۱). در پایان موبدان و روحانیون زرتشتی را به‌عنوان بالاترین مقام در طبقات اجتماعی می‌توان نام برد، که با ورود اسلام و قبایل عرب به مناطق شرقی بویژه خراسان و هم‌چنین پایان سلطنت ساسانی، ساختار اجتماعی آن‌ها را در هم فرو ریخت.

شاید بتوان تعامل اصلی جهت گسترش اسلام در خراسان و واکنش بومیان این ایالت را، در پشتیبانی قبایل عرب از فتوحات فرماندهانشان در شهرهای خراسان دید، بویژه پس از فتوحات قتیبه بن مسلم در بلاد سغد بود که قبایل عرب به‌صورتی ثابت اسلام را منتشر می‌کردند. قتیبه سپاهیان خود را در ماوراءالنهر که از قبایل بودند به جهاد در راه خدا ترغیب می‌کرد

و از گسترش اسلام توسط آن‌ها در خراسان سخن می‌راند و به آن‌ها گفت «خدای شما را در این محل جای داد که دین خویش را نیرو دهد و به‌وسیله شما از حریم‌ها دفاع کند و ...» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۹: ۳۸۰۴؛ ولهاوزن، ۱۳۷۶: ق: ۳۵۷).

در مورد تبلیغ اسلام توسط عرب‌ها در خراسان می‌توان به‌عنوان نمونه به این موارد اشاره کرد. فرستادگان تبت نزد جراح بن عبدالله حکمی، حاکم خراسان آمدند و از وی خواستند تا کسی را نزد آنان برای عرضه داشتن اسلام بفرستد. او نیز سلیط بن عبدالله حنفی را به‌سوی ایشان فرستاد و عبدالله بن عمر شاکری را جهت گسترش اسلام به ماوراءالنهر گسیل داشت که با جمعی از ترکان برخورد کرد که منجر به شکست و عقب نشینی او گردید (یعقوبی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۶۲). هم‌چنین می‌توان اشرس ولایتدار خراسان را نام برد که به‌دنبال شخص فاضلی می‌گشت تا او را جهت فراخواندن مردم ماوراءالنهر به اسلام به آن سوی بفرستد. ابوالصیداء صالح بن طریق (طریف) وابسته بنی ضبه اعلام آمادگی کرد و چون فارسی نمی‌دانست، ربیع بن عمران تمیمی نیز با او همراه شد. با این شرط که هر که اسلام آورد از جزیه معاف باشد که اشرس قبول کرد. پس ابوالصیداء مردم سمرقند و اطراف آن را به اسلام خواند که گروه بی‌شماری به اسلام گرویدند (طبری، ۱۳۷۵، ج ۹: ۴۰۹۳). تعلیم ادب قرآنی و روحانی اسلام، توسط صحابه و تابعین و ساخت مساجد، از موارد دیگری بود که قبایل عرب از طریق آن می‌توانستند اسلام را ترویج دهند. به‌عنوان مثال در کتاب تاریخ نیشابور آمده است «... و عبدالله بن عامر، درون شهر [ابرشهر، نیشابور و طوس] به تیعه محله شاهنبر فرود آمد و آنجا مسجد ساخت و سرایی برای خود بنا نهاد...» (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۰۶).

نمی‌توان پنداشت ادیانی که در خراسان به‌صورت پراکنده بودند واکنشی در برابر مسلمانان از خود نشان نمی‌دادند. گزارش‌های گوناگون منابع حاکی از این است که با وجود پراکندگی ادیان در خراسان، واکنش آن‌ها حتی به‌صورت پراکنده و نه منسجم تا مدت‌های زیادی ادامه داشت. پیروان هر دینی به نحوی این واکنش را از خود بروز دادند. مانویان را می‌توان مشخصاً از بقیه ادیان تفکیک کرد. عده‌ای از پیروان مانوی با رهبری موجود به مخالفت برخاسته و از اطاعت وی سرپیچی کرده بودند. آنان از این میان فرقه‌ای

به نام دیناوریه منشعب ساختند و از بابل بیرون رفتند و در ماوراءالنهر اقامت گزیدند. پس از آن که ریاست مانویان به شخصی به نام «مهر» تفویض شد و اوضاع سیاسی برای حضور بیشتر آنان در اجتماع مسلمانان با حکمرانی خالد بن عبدالله القسری در عراق فراهم شد مانویان توانستند به نشر و گسترش اعتقادات خود بپردازند (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۵۹۵؛ مفتخری و ضائقی، ۱۳۸۶: ۱۶۲). در دوره مقتدر خلیفه عباسی آنان برای حفظ جان خود از دست مسلمانان، به خراسان کوچ کردند و حدود پانصد نفر در سمرقند جمع شدند و بقیه مخفی زندگی کردند تا این که توانستند آئین خود را در چین و ترکستان رواج دهند (چینگ، ۱۳۸۳: ۲۷۳). نکته مهمی که باید یادآور شد، این که اگرچه پیروان ادیان دیگر نیز در خراسان حضور داشتند، اما بیشتر خراسان را زرتشتیان تشکیل می دادند. بنابراین شاید بتوان واکنش زرتشتیان بویژه زرتشتیان ماوراءالنهر را در مقابل مسلمانان چنین علت یابی کرد: اعتقاد راسخ ایشان به دین زرتشتی، مسأله جزیه و نامیده شدن عرب به هر کس که مسلمان می شد (چوکسی، ۱۳۸۲: ۱۰۷-۱۰۸؛ فرای، ۱۳۶۵: ۱۱۳). از زرتشتیانی نیز می توان نام برد که به خاطر عدم تمایل به همزیستی با اعراب، از راه دریا روانه هندوستان شدند. سغدیان نیز از شهرهای خود خارج شدند و در فرغانه در "مسکن های قدیمی اجداد خویش" ساکن شدند، ولی با ناراحتی ساکنان بومی مجبور شدند به نواحی کوهستانی خجند رفته و ماندگار شوند (اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۶۱؛ زرین کوب، ۱۳۶۷، ج ۲: ۳۱). جدای از واکنش زرتشتیان، از بودائیان، مسیحیان و حتی یهودیان نیز می توان نام برد. بودائیان در مناطقی مانند بخارا، حتی با وجود این که قتیبه، بر روی معبد آن ها مسجد ساخته بود، موجودیت خود را هرچند ضعیف تا قرن چهارم قمری حفظ کردند. هم چنین در شهرهای سمنگان، جنوب طخارستان، بامیان و کابل نیز موقعیت آن ها تا مدت ها محفوظ ماند. (حدودالعالم ...، ۱۳۶۲: ۱۰۰-۱۰۷؛ اشپولر، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۰۰؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۶۷). مسیحیان و یهودیان تا سال ۱۲۶ق. به اندازه های قدرت داشتند، که بیم آن می رفت قیامی محلی با حمایت آن ها بتواند بر حکومت عربی چیره شود. همین مسیحیان تا کوهستان - قهستان - هرات و تخارستان نیز نفوذ کرده بودند. تا قرن چهارم قمری هنوز بقایای جمعیت مسیحی در آن جا وجود داشت. اسلام به تدریج توانست جای پای خود را در میان مردم باز کند. نه اسلامی که حاکمان

اموی ترویج می‌کردند، بلکه اسلامی که منادی آزادی، برابری و عدالت بود. همان دینی که جهان شمولی‌اش آن را به‌عنوان یک ویژگی عام فرهنگی در متن جامعه خراسان مانند دیگر مناطق جهان اسلام گسترش می‌داد. هنگامی که خراسانیان اسلام را پذیرفتند، یکی از ابعاد مهم فرهنگ مهاجرت یعنی "فرهنگ پذیری" به انجام رسید.

شهرهای بیکند، بخارا و سمرقند به‌خاطر مقاومت زرتشتیان و دیگر ادیان در برابر اعراب مسلمان، به شدت از طرف حاکمان عرب، رو به خرابی گذاشت. قتیبه و مسلمانان عرب می‌ترسیدند شب را بین غیرمسلمانان سمرقند، بخارا و خوارزم بگذرانند، بنابراین مجبور بودند گاهی سلاح با خود حمل نمایند (طبری، ۱۳۷۵، ج ۹: ۳۸۶۵؛ ولهاوزن، ۱۳۷۶ق: ۳۴۷).

۳-۲- تحولات زبانی در خراسان و نقش قبایل عرب در گسترش زبان فارسی دری

در خراسان بویژه بخش مهمی از ماوراءالنهر به زبان‌های محلی مختلفی مانند سغدی، خوارزمی، تخاری و ختنی تکلم می‌شد. در اواخر دوره ساسانی و همزمان با ورود عرب‌های مسلمان به خراسان، با تحولات عمیق زبانی به لحاظ نوشتاری و گفتاری روبرو هستیم که ورود عرب‌ها به این ایالت بر دگرگونی زبان در این منطقه افزود. بنابراین ما گسترش دو زبان در حوزه نوشتاری - دیوانی و رسمی - گفتاری را شاهد هستیم که به مرور زمان از دوره ساسانی و همچنین با ورود عرب‌ها به خراسان گسترش می‌یابد.

زبان فارسی دری اصطلاح بزرگی است که به‌راحتی نمی‌توان جایگاه و نحوه رسمیت یافتن آن را جست‌وجو کرد. منابع، گزارش موثقی از نحوه تغییر و تحول زبان‌ها در دو قرن نخست اسلامی ارائه نمی‌دهند. بنابراین بررسی این دگرگونی نیازمند تأمل و تعمق بسیاری است. فارسی دری شاید گویشی بود که در دربار ساسانی و در کنار گویش‌های دیگر رسمیت داشت. چنان‌که آن را منتسب به در و درگاه کیانی می‌دانستند و هم‌چنین لغت پارسی باستانی می‌دانستند که در آن نقصانی وجود ندارد و هم‌چنین آن را زبان شهرنشینان درباریان و مردم پایتخت و شهرهای مدائن می‌دانستند (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۱). منابع، فارسی دری را زبان مردم بلخ، بخارا، بدخشان و مرو نیز دانسته‌اند (همان: ۴۹۱؛ خوارزمی،

۱۳۶۳: ۱۱۲). ریشه این زبان به قبل از ورود اسلام به منطقه بر می‌گردد. این زبان‌ها همگی به استثنای خوارزمی و سغدی شبیه یکدیگرند؛ یعنی همان زبان فارسی است که در سراسر ایران رواج داشته است (مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۴۹۱). بنابراین فارسی نمی‌توانست در عرض چند سال زبان رسمی گردد؛ بلکه پیش زمینه حضورش در خراسان به گذشته بر می‌گردد که با آمدن عرب‌ها و درباریان ساسانی زمینه گسترش بیش از حد این زبان فراهم شد. در بخارا به اندازه‌ای این زبان مرسوم بود که نرشخی و آذرنوش (۱۳۶۳: ۵۶ و ۶۷: ۱۳۸۵: ۱۰۹-۱۱۵) گزارش می‌دهند: «مردم بخارا به اول اسلام قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن». آمدن سپاهیان و درباریان یزدگرد به خراسان هنگام فرار از دست عرب‌های مسلمان و همراهی موالی غرب ایران با مسلمانان به خراسان، از عوامل گسترش بیشتر زبان دری در منطقه شد. با رواج زبان عربی به دنبال سیاست تعریب، اما باز هم زبان فارسی از رونق نیفتاد و زبان رسمی و گفتاری مردم همچنان فارسی دری بود. مردم زبان رسمی - گفتاری خود را به‌عنوان یک زبان ملی حفظ کردند و زبان عربی فقط در میان دیوانیان و ادیبان رسمیت داشت. طاهر بن حسین ولایتدار خراسان آخرین گفته‌هایی که هنگام مرگ بر زبان راند، این بود «در مرگ نیز مردی واید» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۳: ۵۷۰۶). نمونه‌هایی از اشعار و گفته‌های کوتاه به زبان فارسی دری را منابع گزارش می‌دهند که پختگی آن حکایت از حضور این زبان در مشرق ایران دوره ساسانی است. سرود آتشکده کرکوی که در تاریخ سیستان (۱۳۶۶: ۳۵-۳۷) آمده چنین است:

فرخت بادا روش خنیده گرشاسپ هوش

همی برست از جوش نوش کن می نوش

شاه خدایگانا با فرین شاهی

یزید بن ربیع بن مفرغ در دوران ولایت سعید بن عثمان در خراسان حضور داشت. او در این مدت فارسی دری را فرا گرفته و در بازگشت به بصره در هجو عباد بن زیاد، برادر عبیداله بن زیاد شعری سرود که می‌توان به نحوی آن را به ابوسفیان و سمیه نیز نسبت داد. عبیداله او را نبیذ^۱ و شبرم^۲ خواند و سپس او را در بازار بصره گردانید. کودکان در پی

۱. شراب خرما (دهخدا، ذیل "نبیذ").

۲. گیاهی است شیردار و آن بیشتر در صحرا و کناره‌های جوی‌ها می‌روید و رنگ ساق آن به سرخی مایل است.

او می‌دویدند و از او می‌پرسیدند این چیست؟ او گفت:

آب است نیبذ است عصارات زیب است

سمیه رو سپید است (اصفهانی، ۱۴۰۷ق: ۲۵۶، ۲۶۴)

زبان سغدی و خوارزمی، نیز به تدریج موجودیت خود را از دست دادند. با این وجود ابن ندیم از موجودیت زبان سغدی در سغد گزارش داده است (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۳۰). لهجه تخاری - جز زبان‌هایی بود که در ولایات میان بلخ و بدخشان رواج داشت. این زبان به لهجه بلخی نزدیک و با زبان ختنی پیوند داشت - نیز در دو قرن اول هجری متداول بود، ولی پس از آن دیگر اثری از آن نبود (ناتل خانلری، ۱۳۷۴: ۲۳۸). نکته حائز اهمیت این‌که در این بررسی با توجه به حضور گسترده قبایل عرب در خراسان، زبان عربی به‌عنوان یک زبان گفتاری یا محاوره‌ای در بین مردم رونق نیافت، ولی در عوض خود این مهاجران عرب کمک شایانی به گسترش و رونق زبان فارسی دری کردند. مهاجران عرب، از طریق جذب موالی در سپاهیان خود و روی آوردن به تجارت باعث گسترش بیشتر این زبان شدند (فرای، ۱۳۶۵: ۱۱۳-۱۱۶؛ مارکوارت، بی‌تا: ۱۷۸). با این‌که زبان روزمره و رسمی عرب‌ها عربی بود، به سرعت جذب محل گردیدند، به گونه‌ای که حتی عرب‌های یکجانشین به گویش‌های محلی سخن می‌گفتند و بیشتر عرب‌هایی که در سپاه ابومسلم بودند، به زبان فارسی دری سخن می‌گفتند (لازار، ۱۳۸۱: ۵۱۷؛ مشایخی فریدنی، ۱۳۷۶: ۷۱). گفت‌وگوهای عرب‌های خراسان نیز که به صورت جملات کوتاه در منابع ذکر شده است، حاکی از فارسی سخن گفتن و حتی فارسی شدن آن‌ها در خراسان است. هنگامی که خدمتکار جدیع کرمانی، می‌خواست او را از زندان فراری دهد، کرمانی ماری را دید و به فارسی گفت: «بدبخت مار مار، خدمتکارش گفت بگز بگز» (دینوری، ۱۳۶۸: ۳۹۴).

می‌توان به عرب‌های متعصب و شاعری مانند یزید بن ربیع بن مفرغ که در دوران ولایت سعید بن عثمان در خراسان حضور داشت اشاره کرد که با توجه به تعصبشان، فارسی را فراگرفته بودند (اصفهانی، ۱۴۰۷ق: ۲۵۶؛ جاحظ، ۲۰۰۲: ۱۳۴). مهاجران عرب مجبور بودند جهت ماندگاری در این ایالت و پیشرفت کارشان (فتوحات و بازرگانی) زبان فارسی را

فرا گرفته و مورد استفاده قرار دهند که این امر به رونق این زبان کمک می‌کرد. البته در دوره عبدالملک بن مروان و بویژه با تلاش‌های حجاج بن یوسف ثقفی با دگرگونی‌هایی که در دیوان نوشتاری و رسمی از جمله برگرداندن دیوان از فارسی به عربی و ضرب سکه‌های عربی بوجود آمد باعث رواج (جایگزینی) زبان عربی به جای زبان فارسی شد (بلاذری، ۱۳۷۷: ۴۲۵، ۶۵۲). اگرچه دیوان‌ها در خراسان تا سال ۱۲۴ ق. در برابر این تغییرات مقاومت کردند و بیشتر منشیان زرتشتی بودند ولی در این سال یوسف بن عمر، امیر عراق نامه‌ای به نصر بن سیار، حاکم خراسان می‌نویسد و به او امر می‌کند که از اهل شرک در امور دیوان استفاده نکند. بنابراین نخستین کسی که در خراسان نوشته‌ها را از فارسی به عربی برگرداند اسحاق بن طلیق کاتب، مردی از بن نهشل بود (جهشیاری، ۱۴۰۸ق: ۴۷). از آن پس زبان عربی در سراسر ایران به‌عنوان زبان رسمی و اداری به‌کار رفت.

۳- آداب و رسوم

۳-۳-۱- خوراک

خوراک از مسائلی است که با آموزه‌ها و سنت‌های دینی در ارتباط است. با توجه به این‌که اکثر مردم خراسان زرتشتی بودند می‌توان از رابطه زرتشتیان و مسلمان جهت توضیح خوراک بهره گرفت. در مورد عرب‌های پیش از اسلام باید گفت که آنان در خوردن شراب به شدت افراط می‌کردند. اما اسلام و آئین زرتشتی برخی خوردنی‌ها را حرام، یا به علت تقدس آن‌ها را منع کرده بود. قرآن به تدریج شراب و سپس گوشت خوک را حرام اعلام کرد. بنابراین در ابتدا احساس می‌شد که در روابط بین عرب‌ها با خراسانیان (زرتشتیان) مشکلاتی به وجود آید، اما این سخت‌گیری‌های دینی خیلی دوام نداشت. در حقیقت عرب‌ها از آغاز، غذای ایرانیان را می‌خوردند. آنان به بهانه پیروزی در جنگ به‌عنوان جشن از غذای ایرانی‌ها استفاده می‌کردند. در قرن سوم، یکی از منابع هنگامی که از خوراکی‌های زرتشتیان سخن می‌گوید، غذایشان را شبیه مسلمانان دانسته و می‌نویسد: «از حیوانات آنچه را که مسلمانان می‌خورند آنها نیز می‌خورند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۷۴).

در طرف مقابل بهره‌گیری عرب‌ها از غذاهای ایرانی به اندازه‌ای بود که لغات فارسی در

مورد غذا، وارد زبان عربی شد مانند لوزینج، فالوزج، خوان، طست، ابریق و ... (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۵۸). شراب که پیشینه‌ای پر مصرف در بین عرب‌ها داشت و با این که از نظر دینی حرام بود ولی مسلمانان، بویژه عرب‌های ساکن در خراسان از آن استفاده می‌کردند. موبدان فروش شراب به عرب‌ها را مجاز اعلام کردند (مینوی خرد، ۱۳۶۴: ۳۱-۳۴؛ چوکسی، ۱۳۸۲: ۱۶۵). از طرف دیگر، سود مالی نیز برای عرضه‌کننده‌های خراسانی که بهترین و گواراترین نوع شراب را تولید می‌کردند، نیز به همراه داشت (ثعالبی، ۱۹۶۳م: ۷۰۷). قبایل عرب ساکن در خراسان نیز مانند سپاهیان عرب که پیشتر بیان کردیم، شراب را بدون توجه به ممنوعیت دینی‌اش می‌نوشیدند (ولهاوزن، ۱۳۷۶ق: ۳۹۰). اگرچه شراب مورد استفاده عرب‌ها قرار گرفت، و غذاهای متنوع خراسانی نیز به‌خاطر کیفیت آن در بین عرب‌ها مرسوم شد اما گوشت خوک به‌خاطر حرام بودنش در بین مسلمانان و زرتشتیان به حاشیه رانده شد. بنابراین می‌بینیم که چگونه شرایط محیط و دوری از مبدأ باعث شد تا عرب‌ها در تعامل با بومیان و بویژه زرتشتیان همانندی جدیدی را در مورد خوراکی تجربه نمایند. آن‌ها به خاطر شرایط اقلیمی و سلیقه‌های مردم و هم‌چنین احکام دینی، دگرگونی‌هایی در خوراک خود و حتی مردم خراسان به‌وجود آوردند که در این میان جدای از سهم خراسانی‌ها در مورد غذای ایرانی و ترویج آن در بین عرب‌ها نباید سهم عرب‌ها، را در ترویج استفاده از حیوانات حلال گوشت مانند گاو و گوسفند، در بین خراسانیان زرتشتی را نادیده گرفت.

۳-۲-۳ پوشاک

اقلیم در نوع پوشش تأثیرگذار است. این مسأله در مورد قبایل مهاجر عرب که به خراسان آمدند نیز صادق است. خراسان با توجه به وسعت جغرافیایی آن از نظر اقلیمی متفاوت بود. مناطق قوهستان و نزدیک به قومن تا حدودی با شرایط اقلیمی جزیره‌العرب هماهنگی داشت و خیلی نیازمند تغییر پوشش نبود ولی مناطق کوهستانی جلگه‌ای آن، یعنی بیشتر شهرهای خراسان از نیشابور تا شمالی‌ترین بخش جیحون نیازمند پوشش بود. بنابراین عرب‌های ساکن خراسان پوشش خود را تغییر دادند تا بتوانند در اقلیم جدید زندگی نمایند. منابع و پژوهش‌های جدید از پوشیدن لباس خراسانی بویژه شلوار خراسانی

توسط عرب‌ها گزارش می‌دهند. این موضوع اگر چه در ابتدا خیلی خوشایند خلافت اموی نبود و کسانی که پوشش ایرانی داشتند را مجازات می‌کردند. اما بیشتر سپاهیان حاضر در خراسان و همچنین دیگر اعضا قبایل عرب خفتان، زنگال و شلوار تنبان (شلوار کوتاه) می‌پوشیدند و به گونه‌ای می‌زیستند، انگار خراسانی اصیل هستند. یزید بن مهلب یک عرب را برای آن که جرأت کرده بود در حضور او با لباس ایرانی ظاهر شود تنبیه کرد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲۸۱). طبری (۱۳۷۵، ج ۹: ۴۰۶۷) هنگامی که جریان درگیری یمنیان و مضریان در سال ۱۰۶ ق. را گزارش می‌دهد به موضوع جالبی اشاره می‌کند: «هنگامی که عمر هزیمت شد، بلعا به یاران خویش گفت اسیران را مکشید، لختشان کشید و شلوارهایشان را به پاهایشان پاره کنید که چنین کردند». با سقوط امویان و استقرار عباسیان، پوشش ایرانی عمومیت یافت. این اوج سازگاری اعراب با اقلیم و همانندیشان با مردم خراسان بود.

با مراجعه به متون تاریخی به این نکته می‌توان پی برد که در قرن سوم قمری عرب‌ها نسبت به لباس‌های پنبه‌ای، محکم بخارایی، خوارزمی و نوع آن که کلاه، قبا و جامه‌های گوناگون بود تمایل نشان می‌دادند (اصطخری، ۱۳۸۱: ۱۷۰-۱۷۶؛ ابن حوقل، ۱۹۷۹: ۴۸۱-۴۹۰). عرب‌ها تحت شرائط اقلیمی و فرهنگ‌پذیری پوشاک خراسانیان را اقتباس کرده‌اند. این یکی دیگر از جنبه‌های فرهنگ‌پذیری بود که در روابط قبایل عرب با مردم خراسان به وقوع پیوست.

۳-۳-۳ ازدواج

در ابتدا ذکر این نکته ضروری است که در اسلام تبعیض نژادی مذموم شمرده می‌شود. ازدواج پیامبر با کنیزی قبلی یا پیوند زناشوی برخی صحابه مانند سلمان فارسی، بلال و صهیب رومی با دختران عرب حاکی از عدم تبعیض در عصر نبوی بود (عباسی، ۱۳۹۱: ۶۲). اما تعصب عرب بر ازدواج فقط با دختران عرب حاصل احساس غرور از فتوحات و شاید هم برگشتن به رسم و سنت جاهلی خود بود. عرب‌های مسلمان ساکن در خراسان در امر ازدواج دارای سنتی اسلامی - عربی بودند و خراسانیان که بیشتر زرتشتی بودند، آداب و رسوم زرتشتی ایرانی داشتند. در این قسمت از دید زرتشتی - مسلمان، می‌توانیم به رابطه

عرب‌ها و خراسانیان نگاهی بیندازیم:

با ورود عرب‌ها به خراسان، مسأله ازدواج در کل رنگ دیگری به خود گرفت. اسلام اجازه ازدواج با محارم را نمی‌داد. علاوه بر اصرار عمر در عدم ازدواج عرب‌ها با دختران تازه مسلمان شده ایرانی، خود آنان نیز بر این امر تأکید داشتند. اما با همه این‌ها، عرب‌ها بویژه جنگاوران به‌خاطر دگرگونی ساختار قبایلی که منجر به یکجا نشینی آنان می‌شد، مسأله تعدد زوجات در بین عرب‌ها و کسب قدرت و ثروت، با زنان خراسان ازدواج کردند. با تثبیت فتوحات و ایجاد یک امنیت نسبی حاکم بر خراسان، اعراب را به ازدواج با دختران ایرانی واداشت «مردم سغد گفتند این قوم با ما آمیخته‌اند و با آنها مانده‌ایم و از ما ایمن شده‌اند و ما نیز از آنها ایمن شده‌ایم» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۶: ۵۶۸). این ازدواج‌ها در نیمه دوم عصر اموی آن چنان زیاد شد که کتابی تحت عنوان «من تزویج من الموالی فی العرب» توسط هیثم بن عدی نوشته شد (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۱۴۶). عرب‌ها با این کار علاوه بر کثرت فرزندان، قدرت نیز به‌دست آوردند. همچنین این امر دگرگونی‌هایی را در جامعه خراسان به وجود آورد که باعث پیدایش پایگاه برتر و خاص اعراب در جامعه خراسان گردید و سپس می‌توانست به گسترش اسلام و افزایش تعداد مسلمانان بیافزاید. چون زن هنگامی به ازدواج مرد عرب در می‌آمد که مسلمان شده باشد (فرای، ۱۳۷۵: ۱۲۰). بنابراین مسأله تعدد زوجات، پیامدهایی را نیز به همراه داشت. از یک‌طرف، مردان فقیر جامعه نمی‌توانستند حتی همان یک زن را داشته باشند، یا امر ازدواج برای آن‌ها سخت بود. از طرف دیگر، کمبود زن به رشد جامعه عزب (مردان مجرد) و تبلیغ فرق مبتدع کمک می‌کرد که دشمنانشان آن‌ها را به طرفداری از اشتراک مالکیت زنان متهم می‌کردند (کاهن، ۱۳۸۱: ۲۶۵). عمر بن عبدالعزیز سعی داشت زن و فرزند و خانواده‌های مسلمان را از فرارود به مرو منتقل کند، اما به جهت آمیختگی اعراب با بومیان، آن‌ها را ترجیح می‌دادند در فرارود بمانند (یعقوبی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۷۸). با وجود این ازدواج‌ها و حساسیت اعراب بر این امر، اختلاط نژادی به تدریج صورت می‌گرفت و ماحصل آن به‌وجود آمدن دورگه‌هایی در جهان اسلام شد که بعضی از آن‌ها مصدر کارهای علمی و اجرایی گردیدند (ابن سعد، ۱۳۷۴، ج ۷: ۳۳۵؛ عباسی، ۱۳۹۱: ۶۹). به این افراد هجنا می‌گفتند که به معنای برتری پدر بر مادر بود (اصفهانی، ۱۴۰۷ق، ج ۴: ۵۱۴). این دورگه‌ها

اگرچه در ابتدا مورد انزجار جامعه عرب بودند اما به تدریج و به خصوص در خلافت عباسیان به مناصب مهم حکومتی رسیدند و یا حتی بیشتر خلفای عباسی کنیززاده و غیر عرب بودند.

۳-۳-۴- اعیاد و تقویم

از دیگر زمینه‌های ظهور تعامل بین مهاجران و بومیان باید به توجه و حضور اعراب در جشن‌ها و آئین‌های کهن ایرانی اشاره کرد (قمی، ۱۳۶۱: ۳۲۴). با ورود عرب‌ها، دیگر اعیاد به مانند گذشته برگزار نمی‌شد، کبیسه اجرا نشد و نوروز در مدت دویست و پنجاه سال تا زمان خلیفه معتضد عباسی، نزدیک دو ماه جلو افتاد. عرب‌ها که نیازمند گرفتن خراج بر اساس تقویم ایرانیان بودند، نمی‌توانستند در موعد مقرر خراج دریافت نمایند. تحمل خراج برای مردم سنگین شد، تا این که مأمون، متوکل و سپس معتضد توانستند، کبیسه را رعایت و نوروز را به برج حمل برگردانند (مسعودی، ۱۳۸۱: ۱۹۷). خراسانی‌ها جهت ماندگاری این آئین، بیشتر از دیگر مناطق ایران تلاش کردند. آن‌ها به خاطر احساس نزدیکی به دهقانان و حتی حاکمان عرب که با دهقان تشریک مساعی داشتند، از دادن هدایا در این اعیاد کوتاهی نمی‌کردند. احتمال می‌رود دهقانان خراسانی نخستین هدیه نوروزی پس از اسلام را نزد امام علی (ع) فرستاده باشند (جاحظ، ۱۹۶۹م: ۲۱۵). از میان جشن‌های باستانی ایران، دو جشن نوروز و مهرگان به خاطر هدایایی که مردم به حاکمان می‌دادند، مورد توجه عرب‌ها قرار گرفت. برپایی اعیاد بویژه نوروز در دوره اموی، اساساً از نظر اقتصادی اهمیت داشت و نوعی مالیات‌گیری به حساب می‌آمد، اولین کسی که در اسلام هدایای نوروز و مهرگان را معمول کرد حجاج بن یوسف ثقفی بود، اما عمر بن عبدالعزیز آن را منسوخ کرد (یعقوبی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۰۶؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۵: ۶۱).

عرب‌های یکجانشین در خراسان، این اعیاد را زنده نگه داشتند و حاکمان عرب نیز از هدایای نوروز و مهرگان استقبال می‌کردند (ولهاوزن، ۱۳۷۶ق: ۳۹۰). عمر بن عبدالعزیز نخستین خلیفه‌ای بود که گرفتن هدیه نوروز و مهرگان را ممنوع ساخت. اما پس از آن دوباره برقرار شد (یعقوبی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۸۰). جدای از جشن‌های نوروز و مهرگان، جشن دیگری پس از اسلام ماندگار شد که معروف به جشن فروردگان یا پنجه دزدیده و یا اندرگاه

بود که پس از اسلام به "چهارشنبه سوری" معروف شد. نخستین گزارشی که می‌توان از چهارشنبه سوری پس از اسلام ارائه داد، مربوط به خراسان است. نرشخی (۱۳۶۳: ۳۷) می‌گوید: «منصور بن نوح چون به سرای نشست و هنوز سال تمام نشده بود، که چون شب سوری چنان‌که عادت قدیم است، آتش عظیم افروختند...». به این ترتیب می‌بینیم که این خراسان بود که در برخورد با عرب‌ها توانست بسیاری از سنت‌های کهن را حفظ کند.

۳-۳-۵- موسیقی

موسیقی ایرانی در دوره ساسانی به اوج خود رسید و انواع سازها مانند بربط، نی، چنگ، چغانه و ... نواخته می‌شد. مهم‌ترین سازها و معروف‌ترین نوازندگان آن دوره خراسانی بودند (خوارزمی، ۱۳۶۳: ۲۲۸؛ ثعالبی، ۱۹۶۳م: ۷۰۴). موسیقی ایرانی در موسیقی عرب تأثیرات زیادی گذاشت. این تأثیر منحصر به اعراب منطقه خراسان نبود، بلکه در کل ممالک عربی تأثیرش آشکار بود. موسیقی عربی شامل آوازهایی درباره راهنمایی‌ها و صحراگردی‌ها با کاروان شتر بود و با سازهایی سبک و قابل حمل نواخته می‌شد، نمی‌توانست بی‌بهره از موسیقی ایرانی باشد. عرب‌ها نه تنها در آواز، بلکه در آلات موسیقی نیز آثار بسیار زیادی را از ایرانی‌ها و بویژه خراسانی‌ها اقتباس کردند. لغات صغانه (چغانه)، مزمار (نی)، طنبور (تنبور)، زه و سنج (چنگ) شاهد این مدعا است (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۶: ۱۲؛ فرای، ۱۳۶۵: ۱۱۸). عبدالله بن مسجح که در موسیقی عرب سرآمد بود، موسیقی را از بنایان ایرانی در جزیره‌العرب آموخت و هم‌چنین عود ایرانی (بربط) را با تغییراتی در سیم‌های آن تبدیل به عود عربی نمود (اصفهانی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۲۷۱ - ۲۸۵). سازهایی مانند: تنبور خراسانی، چنگ سغدی و بربط به‌شدت مورد توجه عرب‌ها قرار گرفت و به ممالک عربی برده شد (خوارزمی، ۱۳۶۳: ۲۲۶). عرب‌ها پس از ورود به ایران، گروه‌های بی‌شماری از ایرانیان را به‌صورت برده، کنیز و موالی به عراق و جزیره‌العرب بردند. حضور گسترده آنان باعث رواج موسیقی ایرانی در اطراف و اکناف جهان اسلام گردید. ابویحیی عبیدالله بن سریق از موالی بود که موسیقی را از ابن مسجح و بانویی ایرانی به نام عزه میلاء فرا گرفت و ترویج داد (اصفهانی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۳۲۳). تنبور خراسانی که توسط عرب‌ها به عراق برده شد

بعدها به نام طنبور میزانی یا بغدادی و با تغییراتی دوباره ظهور یافت. حکیم بن احوص سعدی سال‌ها بعد در بغداد سازی اختراع کرد به نام شهرود، که طول آن دو برابر عود بود (خوارزمی، ۱۳۶۳: ۲۲۶).

نتیجه

مهاجرت اعراب به خراسان با انگیزه‌های دینی، سیاسی، اقتصادی و نظامی صورت پذیرفت و در این راستا دو جامعه عرب و خراسان تأثیر و تأثرات فرهنگی بسیاری بر هم گذاشتند. دین اسلام به‌عنوان بزرگترین پدیده فرهنگی که اعراب با خود به همراه آورده بودند به مرور زمان جانشین آئین زرتشتی و دیگر آئین‌های خراسان گردید. اعراب با پذیرش زبان دری و کمک به گسترش آن در خراسان، نقش مهمی در وحدت ایرانیان دو سوی جیحون ایفا نمودند. آن‌ها نه تنها زبان فارسی را فرا گرفتند بلکه مانند خراسانیان غذا می‌خوردند، شراب می‌نوشیدند و لباس می‌پوشیدند. شرایط اقلیمی خراسان تأثیر زیادی در تغییر پوشش اعراب داشت. آن‌ها شلوار، خفتان، موزه و سرپوش خراسانی به تن می‌کردند و اعیاد و جشن‌های ایرانی مانند نوروز، مهرگان و چهارشنبه سوری را نیز برگزار می‌کردند. افزون بر این تأثیرات باید از نفوذ موسیقی ایرانی در میان اعراب یاد کرد. این اثربخشی در قالب اقتباس اعراب از ایرانیان در حوزه‌های مختلف هنر موسیقی (هم در آواز و هم در آلات موسیقی) رخ نمود. در بحث ازدواج، اعراب که در ابتدا از ازدواج با دختران ایرانی کراهت نشان می‌دادند به دلایل یکجانشینی، تعدد زوجات، کسب قدرت افزایش جمعیت با آنان ازدواج کردند.

منابع

۱. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵). *چالش میان فارسی و عربی در سده های نخست هجری*. تهران: نی.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۹۶۵م). *الکامل فی التاریخ*. بیروت: دار صادر.
۳. ابن حوقل، ابی القاسم محمد بن حوقل (۱۹۷۹م). *صوره الارض*. بیروت: دارمکتبه الحیاه.
۴. ابن سعد، محمد بن سعد (۱۳۷۴). *طبقات الکبری*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: فرهنگ و اندیشه.
۵. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶). *الفهرست*. ترجمه محمدرضا تجدد. تهران: امیرکبیر.
۶. اشپولر، برتولد (۱۳۶۹). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج ۱. ترجمه جواد فلاطوری. تهران: علمی و فرهنگی.
۷. اصفهانی، علی بن الحسین ابی الفرج (۱۴۰۷ق.). *الاغانی*. بیروت: داراحیاء تراث العربی.
۸. اصطخری، ابن اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی (۱۳۸۱). *المسالك والممالک*. تحقیق محمد جابر عبدالعال الحینی. جمهوریة العربیة المتحدة: دارالعلم.
۹. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۶). *موسیقی قدیم ایران*. تهران: هیرمند.
۱۰. التون، دنیل (۱۳۶۷). *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۷۷). *فتوح البلدان*. ترجمه محمد توکل. تهران: نقره.
۱۲. بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳). *آثارالباقیه عن القرون الخالیة*. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: امیرکبیر.
۱۳. بیات، علی؛ دهقان پور، زهره (۱۳۹۰). "پیامدهای اجتماعی مهاجرت قبایل عرب به ایران". *مجله تاریخ و تمدن اسلامی*. ش ۱۴. (پائیز و زمستان): ۳-۲۴.
۱۴. پک، السی (۱۳۸۳). "پوشاک دوران ساسانیان". ترجمه پیمان متین. در: *دانشنامه ایرانیکا*. زیر نظر احسان یارشاطر. تهران: امیرکبیر.

۱۵. پورداود، ابراهیم (۱۳۸۰). *اوستا*. تهران: اساطیر.
۱۶. *تاریخ سیستان* (۱۳۶۶). به تصحیح ملک الشعرای بهار. تهران: پدیده خاور.
۱۷. ثعالبی، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۹۶۳ م.). *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*. طهران: مکتبه الاسدی.
۱۸. جاحظ، ابی عثمان عمر بن بحر (۱۹۶۹ م.). *المحاسن و الاضداد*. حقیقه و قدم له فوزی خلیل عطوی. بیروت: الشركه البنانیه الكتاب.
۱۹. ----- (۱۳۲۲). *التاج فی اخلاق الملوک*. تحقیق احمد زکی پاشا. قاهره: مطبعه الامیریہ.
۲۰. ----- (۲۰۰۲). *البيان و التبيين*. قدم لها و بوبها و شرحها علی ابوملحم. بیروت: دارالمکتبه الهلال.
۲۱. جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۴۰۸ ق.). *الوزراء و الكتاب*. بیروت: دارالفکر الحدیث.
۲۲. چوکسی، جمشید کرشاسب (۱۳۸۲). *ستیز و سازش*. ترجمه نادر میر سعیدی. تهران: ققنوس.
۲۳. چینگ، جولیا (۱۳۸۳). *ادیان چین*. تهران: باز.
۲۴. حاکم نیشابوری، ابوعبدا... محمد بن عبدا... (۱۳۷۵). *تاریخ نیشابور*. ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه.
۲۵. *حدودالعالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۶۲). به کوشش منوچهر ستوده. تهران: طهوری.
۲۶. خوارزمی، ابوعبدا... محمد بن احمد بن یوسف کاتب (۱۳۶۳). *مفاتیح العلوم*. ترجمه حسین خدیو جم. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۷. دوستخواه، جلیل (۱۳۷۴). *اوستا*. تهران: مروارید.
۲۸. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲). *لغت نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
۲۹. دنت، دانیل (۱۳۵۸). *مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام*. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
۳۰. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی

دامغانی. تهران: نی.

۳۱. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۷). *تاریخ مردم ایران*. تهران: امیرکبیر.
۳۲. ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲). *اردا ویرفقتنامه*. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: معینی.
۳۳. شهبازی، شاپور (۱۳۸۳). "پوشاک دوران مادها و هخامنشیان". ترجمه پیمان متین. در: دانشنامه ایرانیکا. زیر نظر احسان یارشاطر. تهران: امیرکبیر.
۳۴. ضیاءپور، جلیل (۱۳۴۹). *پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش تا آغاز دوره شاهنشاهی پهلوی*. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
۳۵. طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵ش). *تاریخ الرسل و الملوک*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
۳۶. علی، صالح احمد (۱۳۸۴). *مهاجرت قبایل عربی در صدر اسلام*. ترجمه هادی انصاری. تهران: حوزه و دانشگاه؛ سمت.
۳۷. عباسی، علی اکبر (۱۳۹۱). "ازدواج‌های اعراب و خراسانیان در عهد امویان". *مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان*، ش ۲۲ و ۲۳، (زمستان و بهار): ۶۱-۸۰.
۳۸. غفرانی، علی (۱۳۸۷). *فرهنگ و تمدن اسلامی در ماوراءالنهر از سقوط سامانیان تا برآمدن مغولان*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳۹. قمی، حسن بن علی (۱۳۶۱). *تاریخ قم*. ترجمه جلال الدین تهرانی. تهران: توس.
۴۰. فرای، ریچاردن. (۱۳۶۵). *بخارا، دستاورد قرون وسطی*. ترجمه محمود محمودی. تهران: علمی و فرهنگی.
۴۱. ----- (۱۳۷۵). *عصر زرین فرهنگ ایران*. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: سروش.
۴۲. کاهن، کلود (۱۳۸۱). *قبایل، شهرها و سازمان‌بندی اجتماعی تاریخ ایران از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلاجقه*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
۴۳. کریستن سن، آرتور (۱۳۷۴). *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*. ترجمه مجتبی مینوی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۴۴. ----- (۱۳۷۸). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. ویراستار حسن رضایی باغ‌بیدی. تهران: صدای معاصر.

۴۵. لازار، ژیلبر (۱۳۸۱). "ظهور زبان فارسی، تاریخ ایران از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلاجقه". در: تاریخ ایران کمبریج، ج ۴. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
۴۶. مارکوارت، یوزف (بی تا). *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*. ترجمه مریم میراحمدی. تهران: اطلاعات.
۴۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۸). *مروج الذهب فی معادن الجواهر*، ج ۱. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
۴۸. ----- (۱۳۸۱). *التنبیه الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
۴۹. مشایخی فریدنی، آرمیدخت (۱۳۷۶). *بلخ کهن‌ترین شهر ایرانی آسیای مرکزی در قرون نخستین اسلامی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵۰. مفتخری، حسین (۱۳۸۱). *تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان*. تهران: سمت.
۵۱. مفتخری، حسین؛ ضائقی، راحله (۱۳۸۶). "حیات سیاسی مانویان در قرن‌های نخستین اسلامی". *نامه تاریخ پژوهان*، ش ۱۱. (پائیز): ۱۵۶-۱۸۱.
۵۲. مقداد، محمود (۱۴۰۸ق.). *الموالی و نظام ولاء من الجاهلیه الی اواخر العصر الاموی*. دمشق: دارالفکر.
۵۳. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی المعرفه الاقالیم*. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۵۴. مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
۵۵. مینوی خرد (۱۳۶۴). *تصحیح احمد تفضلی*. تهران: توس.
۵۶. ناتل خانلری، پرویز (۱۳۷۴). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: سیمرغ.
۵۷. نرشخی، ابوبکر (۱۳۶۳). *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد نصیر القبادی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی. تهران: توس.
۵۸. نفیسی، سعید (۱۳۳۱). *تاریخ تمدن ایران ساسانی*. تهران: دانشگاه تهران.
۵۹. ویدن گرن، گئو (۱۳۷۷). *دین‌های ایران*. ترجمه منوچهر فرهنگ. تهران: آگه.

۶۰. ولهاوزن، یولیوس (۱۳۷۶ق.). *الدوله العربيه و سقوطها. نqlم الى العربيه*. يوسف العش. دمشق: مطبعه الجامعه السوريه.
۶۱. هوار، کلمان (۱۳۸۴). *ایران و تمدن ایرانی*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
۶۲. یارشاطر، احسان (۱۳۳۶). "زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی". *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*. دانشگاه تهران. ش ۱ و ۲ (مهر و دی): ۲۳۶-۲۴۰.
۶۳. یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۷۸). *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.

